

بررسی تطبیقی وصف طبیعت در اشعار شهریار و فوزی معرف

دکتر رمضان رضائی*

استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

این جستار در صدد تبیین مضامین مشترک اشعار شهریار و فوزی معرف است با طرح این پرسش، که مضامین مشترک اشعار آنها درباره طبیعت چه بوده است. برای پاسخ‌گفتن به این پرسش در فرایند تحقیق از شیوه تحلیلی- توصیفی با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای و تحلیل محتوایی داده‌ها بهره گرفته شده است. یافته‌های این جستار بیانگر این است که شهریار به دلیل سپری کردن مقطوعی از عمر خویش در دامان طبیعت و فوزی با توجه به گرایش‌های رومانتیکش در طبیعت تأملات خاصی کرده‌اند. نگرش شهریار نسبت به طبیعت حاصل تجربیات و دریافت‌های شخصی وی است در حالی که در نگاه فوزی، طبیعت منشأ الهام مفاهیم فراوانی است. توصیف شهریار از طبیعت، بیشتر جنبه رئالیستی دارد در صورتی که در شعر فوزی رنگ آرمانگارایی به‌خود می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: طبیعت در شعر شهریار، طبیعت در شعر فوزی معرف، شعر معاصر ایران و عرب، شعر معاصر فارسی، شعر معاصر عربی.

۱. مقدمه

سرنوشت انسان و رابطه او با طبیعت بیش از ویژگیهای او، تنها به عنوان عنصری از چرخه اکوسیستم طبیعی اهمیت دارد. انسان به خلق محیط اطراف خویش به گونه‌ای اندیشمندانه می‌پردازد. این اندیشه‌ها در محیط و طبیعت اطراف او منعکس می‌شود. از این رو خلق فضاهای منظر به عنوان محصولی فرهنگی، بدون شناخت دقیق تحولات اندیشه آن هم کاملاً در ارتباط با زمان امکان‌پذیر نخواهد بود. همیشه نقاط عطف در تغییر اندیشه‌ها و دلایل بروز آنها مهم و مورد توجه و در این میان توجه شاعران از همه مهمتر بود. در اشعار برخی از شاعران جلوه‌های طبیعت و وصف آن دیده می‌شود. این وصفها بیشتر از دیده‌ها مایه می‌گیرد. چون هر چشمی که باز می‌شود، جهان را پر از نقش و نگار می‌بیند بویژه که این چشم از آن شاعر باشد؛ اینجاست که همه چیز خیال‌انگیز می‌شود. بهار، دل‌انگیز؛ تابستان، هزار رنگ؛ پاییز، زربفت و زمستان، حریر سفید می‌شود و بین طبیعت و شاعر رابطه‌ای برقرار می‌شود. این ارتباط بیش از هر چیز در هنر، آن هم هنر شاعری می‌تواند نمود یابد؛ لذا انسان شعور طبیعت شناخته می‌شود؛ ولی این شعور در شعر به صورت شور و عاطفه جلوه می‌کند و پیوند ژرف‌تر با طبیعت را فراهم می‌سازد؛ اما تفاوت در چگونگی نگرش، تفکرات، باورها و اندیشه‌های شاعران باعث شده است که نگرش یکسان و یکدستی به طبیعت از سوی شاعران نباشد و همین امر باعث خلق تصاویر و القای اندیشه‌های متفاوت شده است.

طبیعت مانند موجودی مستقل همراه انسان - شاعر، نگران است و از شاعر، هم‌چون وجودی برابر، چیزی را مطالبه می‌کند؛ هر چند این یکسان‌نگری انسان و طبیعت، که گامی است بلند به سوی یگانگی یا استقلال طبیعت در شعر، هنوز برای منظور خاصی است که به زندگی اجتماعی انسان مربوط می‌شود؛ یعنی شاعر از صبح برای خبردادن به قوم یا برای تقابل در مبارزه با تیرگی اجتماعی بهره می‌برد (فلکی، ۱۳۸۰: ۱۵۵-۱۵۹).

تأمل در طبیعت یکی از شاخه‌های شعر تأملی معاصر است. ادبیات معاصر، طبیعت را چون انسان، زنده و داری احساس و شعور می‌داند و به گفتگو با مظاهر آن چون پروانه، مورچه، گنجشک، عقاب، کرم و... می‌نشینند و با آنها زندگی می‌کنند و فقط به بیان احساسات و عواطف خویش، هنگام مشاهده مظاهر و زیباییهای مختلف طبیعت

بررسی تطبیقی وصف طبیعت در اشعار شهریار و فوزی ملوف

نمی‌پردازند؛ آنچه در قدیم وجود نبوده و اگر هم بوده، اندک بوده است (جاد، ۱۹۶۳: ۲۵۳).

شاعر معاصر، فقط به وصف طبیعت نمی‌پردازد؛ بلکه طبیعت را قالب ابراز عواطف، تفکرات و اندیشه‌های ژرف خود قرار می‌دهد. شاعرانی که با نگاه عاطفی و متاملانه به طبیعت می‌نگرند و در پاکیهای آن غرق می‌شوند، هر ذره‌ای از آن برای آنان، مجموعه‌ای از اسرار است. طبیعت آتشی است که روح چنین شاعرانی را از عشق‌نامرئی و خفیفی پر می‌کند. شاعر با ذرات و واحدهای طبیعت ارتباط برقرار می‌کند و از اسرار و رموز آن پرده برمی‌دارد؛ پس طبیعت از دیدگاه شاعر تأملی، زنده و دارای احساس است (میر قادری، ۱۳۸۵: ۱۵۴). شاعر فقط در صدد نیست که ترجمان تأثراتِ مولودِ طبیعت باشد، بلکه گاهی اشاره‌هایی به این تأثرات دیده می‌شود. بهار به شاد زیستن فرامی‌خواند و پاییز غم‌انگیز است و بیابان و حشت‌زاست؛ اما طبیعت شاعر همچون جانان او بی‌نقص و خاموش و زیباست؛ اما آیا نگاه و نگرش تمامی شاعران به طبیعت یکسان است؟ بررسی تطبیقی نگرش آنان به طبیعت پاسخگوی چنین پرسش‌هایی خواهد بود. پس هدف کلی این پژوهش نیز مقایسه تطبیقی موضوعات وصف طبیعت در اشعار این دو شاعر است و دلیل آن داشتن ویژگیهای مشترک در شعر شهریار و فوزی از قبیل عشق نافرجام، گرایش‌های رومانتیک و غربت و دیگر مسائل است. شیوه و روش کار نیز به این صورت است که موضوعات مختلف وصف طبیعت، جداگانه در اشعار دو شاعر مطالعه و مقایسه، و شباهتها و تفاوت‌های آنها ذکر، و سپس نتایج بیان می‌شود. در این مقاله، تلاش شده است زمینه مناسبی برای آشنایی بیشتر با جایگاه و ارزش واقعی وصف طبیعت در اشعار دو شاعر فراهم آید و شباهتها و تفاوت‌های آنها بیان شود. برای تحقق این مهم، تلاش شده است براساس نظریه مکتب امریکایی در ابیات تطبیقی و با بهره‌گیری از شیوه تحلیلی- توصیفی به تبیین موضوع پرداخته شود.

در مکتب امریکایی، معیار تطبیق دو اثر، ملیت و فرهنگ است؛ نه صرفاً زبان. ضرورت ارتباط تاریخی در مکتب امریکایی پذیرفته نیست. براین‌اساس، محقق ادبیات تطبیقی به دنبال ارتباط تاریخی نیست؛ بلکه تاریخ تکیه‌گاه اوست. ریماک در این باره می‌گوید: بین گرایش تاریخی و تکیه‌کردن بر تحقیقات تاریخی برای رسیدن به نتیجه

بهتر، تفاوت وجود دارد. او استمداد از تاریخ را توصیه می‌کند؛ اما با شرط ارتباط تاریخی مخالف است. ادبیات، واقعیتی فرامیلیتی است و باید آن را ورای سیاست و زبان و قومیت دانست. نگاه بین‌المللی به ادبیات مولود این تفکر است. مکتب امریکایی با تأکید بر ارزش هنر در کنار ادبیات به عنوان مقوله‌ای انسانی و زیباشناختی، هر دو آنها را با همهٔ زیرشاخه‌های خود، کاری انسانی می‌داند و تاریخ، سرزمین، زمین، نژاد، اوضاع اجتماعی و به‌طورکلی عوامل خارجی را از حوزهٔ نقد و بررسی خارج می‌کند. رمک از پیشروان این مکتب معتقد است «اثر ادبی مانند تابلو نقاشی است که پدیدآورنده آن مهم نیست؛ بلکه تنها زیبایی خود اثر، مهم به نظر می‌آید» (محمد غیلان، ۲۰۰۶: ۵۰). هدف این مقاله، مقایسه تطبیقی وصف طبیعت در اشعار شهریار و فوزی معلوم است. با این مقایسه پلی بین ادبیات ایران و ادبیات عرب مهجر ایجاد، و نشان داده می‌شود که این دو شاعر با وجود اشتراکاتی چون عشق نافرجام، گرایش‌های رومانتیکی و غربت و مسائلی دیگر و نیز اختلافاتی از قبیل منطقه جغرافیایی و نیز تفاوت فرهنگی و هم‌چنین تفاوت در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی چگونه به طبیعت نگریسته‌اند.

۱-۱ پیشینه پژوهش

برخلاف شعر فوزی معلوم، که چنان مورد توجه واقع نشده، دربارهٔ شعر شهریار پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است. برخی از پژوهشگران به بررسی تطبیقی شعر شهریار با دیگر شاعران عرب نیز پرداخته‌اند و در مواردی نیز فوزی معلوم با برخی شاعران ایرانی مقایسه شده است؛ اما بر اساس بررسیهای نگارنده هیچ‌گونه مقایسه تطبیقی بین شعر شهریار و فوزی معلوم انجام نشده است. برخی از تحقیقاتی که در شعر این دو شاعر انجام شده، عبارت است:

۱. وصف طبیعت در دیوان شهریار، اسماعیل تاجبخش و حسین زرندی میاندواب، مجله حافظ، ش ۱۰۵، شهریور ۱۳۹۲. در این یادداشت سه صفحه‌ای که در سایت نورمگز قابل دسترسی است در حدود یک و نیم صفحه به وصف طبیعت در اشعار فارسی شهریار پرداخته است.
۲. اندیشه آرمانشهر در قصیده «علی بساط الريح» فوزی معلوم، علی منتظمی و علی نوروزی و علی‌اکبر احمدی‌چناری، مجله زبان و ادبیات عربی، ش ۲، بهار و تابستان

بررسی تطبیقی وصف طبیعت در اشعار شهریار و فوزی ملوف

۱۳۸۹. در این مقاله پس از طرح موضوع آرمانشهر به مسائلی چون ساخت روایی، زمان، مکان، کارکرد تخیل، آزادی و عشق و غیره پرداخته شده است.

۲. معرفی مختصر هر دو شاعر

۲-۱ شهریار

محمدحسین بهجت تبریزی معروف به «شهریار» (۱۳۶۷-۱۲۸۵) در خشکناب تبریز در خانواده‌ای علم دوست و روشنگر به عرصه هستی پا نهاد. وی مقدمات فارسی و عربی را نزد پدر آموخت و تحصیلات ابتدایی را در دبستانهای متعدد و فیوضات و دوره دبیرستان را در مدرسهٔ محمدیه گذراند. در این مدرسه، مجله‌ای به نام ادب منتشر می‌شد و محمدحسین نخستین شعر خود را با تخلص شعری «بهجت» در آن انتشار داد.

۳۳

❖

ایام کودکی او با جنبش آزادیخواهان مشروطه به رهبری ستارخان و باقرخان همراه بود. وی در کودکی با قرآن و دیوان حافظ آشنا شد. پس از تحصیلات مقدماتی حوزوی به تهران رفت و وارد مدرسهٔ دارالفنون گردید. شهریار سپس وارد مدرسهٔ طب شد ولی در پی حادثه‌ای پس از پنج سال تحصیل، بدون گرفتن مدرک دکتری، تهران و دانشکده را ترک گفت و در خراسان وارد خدمت دولتی گردید (علیزاده، ۱۳۷۴: ۳۵).

❖

❖

زندگی و سرگذشت شهریار همیشه با علاقه و عشق همراه بوده است. اگر غیر از این بود این اشعار هم نمی‌بود. شهریار چون قلبی بی‌اندازه حساس دارد به محبتی کوچک یا جزئی خوبی و زیبایی چنان فریفته می‌شود و حق شناسی می‌کند که حد و اندازه ندارد و به همان نسبت هم از کوچکترین بی‌مهری و ناشایستگی دلتگ می‌شود (روشن ضمیر، ۱۳۷۴، ۱۲).

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

بود. وی از جمله سرایندگانی است که شعر را محلی نیک برای بیان تفکرات تأمل‌گونه و نصیحت‌آموز دانسته است و بسیاری از مواضع اخلاقی و تربیتی را در قالبهای گوناگون شعری بویژه در قطعات، رباعیات و دویتی‌ها بیان می‌کند. مخاطب این افکار و مفاهیم نیز نوع بشر و انسان در طول تاریخ است و خطابی شخصی و منحصر به فرد خاصی نیست.

۲-۲ فوزی معلوف

فوزی معلوف (۱۸۹۹-۱۹۳۰) در زحله در خانواده‌ای علم‌دوست و ادب‌پرور به دنیا آمد. پدرش عیسی اسکندر معلوف یکی از لغويان معروف بود. فوزی از همان جوانی به‌شعر روی آورد تا اينکه در سال ۱۹۱۴ نبوغ شعریش شکوفا شد. او اشعار خویش را در مجلات مشهور منتشر می‌ساخت؛ همچنین به انتشار مقالاتی در نشریات مختلف مبادرت ورزید. سپس منصب منشی دانشگاه سوریه در دمشق را عهده‌دار شد و پس از آن مدیر مدرسه گردید. فوزی تحصیلات خویش را در انتستیتو فریر در لبنان به‌پایان برد و پس از اینکه در زبانهای فرانسه، پرتغالی و اسپانیولی به مهارت رسید به بروزیل مهاجرت کرد (قیش، ۱۹۷۱: ۳۴۱). شهرت فوزی در ادبیات بیش مرهون منظمه بلند او تحت عنوان «علی بساط الريح» است که شرح سفر خیالی شاعر به آسمانها است که در آنجا با ستارگان، پرنده‌گان و روح خویش دیدار می‌کند و به همین دلیل لقب «شاعر الطیاره» را به او داده‌اند. این منظمه در چهارده قسمت سروده شده که شاعر هر بخش را یک نشید یا سرود نام نهاده است. همچنین او منظمه بلند دیگری را نیز با عنوان «شعله العذاب» سرود. تنها هفت قسمت از این منظمه را سروده بود که مرگ به او فرست نداد تا آن را کامل کند. از ویژگیهای بارز اشعار فوزی، تأمل در طبیعت، گرایش به آزادی و نیز بدینی نسبت به هستی و زندگی است که به علت بیماری، عشق نافرجام و تأثیرپذیری از ابوالعلاء معربی و ابن رومی در وی به وجود آمده است (صیدح، ۱۹۵۶: ۳۴۶؛ هواری، ۲۰۰۹: ۲۳۵). «أغانى اندلس»، «حمامة فى القفص»، «مطولة على ضفاف الكوثر»، قصه «ابن حامد» از دیگر آثار اوست.

۳. وصف طبیعت در شعر دو شاعر

۱-۳ جانبخشی به عناصر طبیعت

یکی از زیباترین راههایی که شاعران و نویسندهای می‌توانند در اشیای بیجان و عناصر

بررسی تطبیقی وصف طبیعت در اشعار شهریار و فوزی معلوف

غیرزنده طبیعت، تصرف کنند و آنها را به گونه‌ای زنده و پویا جلوه دهند، هنر جانبخشی یا تشخیص است. آنان می‌توانند از این راه و به کمک نیروی ذهن توانمند خود به اشیای بیجان، حرکت و جنبش بپخشنند و با این زنده‌نمایی، همه چیز را در چشم خوانندگان نیز از حیات سرشار کنند.

تشخیص به عنوان یکی از زیباترین گونه‌های صور خیال در شعر، تصرفی است که ذهن شاعر در اشیا و در عناصر بیجان طبیعت می‌کند و از رهگذر نیروی تخیل خویش به آنها حرکت و جنبش می‌بخشد و در نتیجه، هنگامی که از دریچه چشم او به طبیعت و اشیا می‌نگریم، همه چیز در برابر ما سرشار از زندگی و حرکت و حیات است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۱۴۹). از جنبه بلاغی، تشخیص را باید زیر مجموعه استعاره کنایی شمرد؛ از آن‌رو که در استعاره مکنیه، مشبه‌بهی که ذکر نمی‌شود، اغلب انسان است و به اصطلاح استعاره انسان‌مدارانه است (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۵۹). در اشعار شهریار و فوزی مصادقه‌های زیادی برای تشخیص یا جانبخشی یافت می‌شود. شهریار در بیتی زیبا، کوه‌های بلند را برای تماشای سینما به صفت نشانده است و چنین می‌سراید:

◆ دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۲، شماره ۴، پیاپی و زمستان ۱۳۷۱ به صفت ستاده تماشای سینمای ترا
کوه‌های بلند من که بر این صحنه، کوه‌های بلند
و در جایی دیگر شب تاریک را چنان شخصیت می‌بخشد که گویی زنی به ماتم
نشسته است:

تاریک شب فکنده سیه معجری به سرچون
بخت من نشسته به ماتم سیاه پوش
(همان: ۹۶/۳)

شهریار چه در دیوان اشعار و چه در منظومه حیدر بابا از تشخیص بهره فراوان می‌برد و در برخی از آنها به حق، نوآوری می‌کند که دو بیت یاد شده از این قبیل است. کاربرد این آرایه بر محتوای شعر می‌افزاید و شعر را پویا و متحرک می‌سازد و باعث می‌شود تا خواننده مجموعه‌ای از تصاویر زنده را پیش‌روی خود احساس کند.

فوزی نیز از این آرایه در اشعارش استفاده کرده است. بسیاری از گفتگوهای وی با عناصر جاندار و بیجان طبیعت از این باب است. نمونه بارز آن گفتگو با غنچه است:

نظرت وَرَدَةٌ إِلَىٰ وَقَالَتْ:
أَنْتَ مِثْلِي فِي الْكُونِ لِلْكُونِ كَارَةٌ
فَلِمَّاذَا تَأْلَمُ وَمَنِي وَبُكَائِي
كَانَ مِمَّا أَخْفَافُ مِنْ أَخْطَارَهُ
أَجْتَنَّى بَيْنَ آسِهِ وَبَهَارَهُ
وَيَحْنَفُسَى مِنَ الرَّبِيعِ فَفَيْهُ

وَ مِن الصَّيْفِ فَهُوَ يُحِرِّقُ أَكْمَامِي
علیٰ رُغْمِهَا بِلَحْفَهِ نَارِهَا
(مَعْلُوفٌ، ۱۹۵۸: ۱۹۳)

۳-۲ دامان طبیعت و خیال شاعرانه

رمانتیسم به موازات نقد تمدن و نکوهش نمودهای آن، که در زندگی پر تصنیع شهری به جلوه درمی‌آید، منادی بازگشت به طبیعت و زندگی ساده و بی‌آلایش روستایی و شبانی است. این رویکرد ویژه به طبیعت علاوه بر اینکه آثار رمانتیک را از توصیفهای ستایشگرایانه طبیعت و مناظر پر نقش و نگار و بکر و وحشی آن سرشار کرده به شیوه توصیف طبیعت نیز در این قبیل آثار رنگ متفاوتی بخشیده است. برخلاف آثار کلاسیسم، که توصیف بیرونی طبیعت را وجهه‌نظر خود قرار می‌دهد در رمانتیسم، این توصیف با ادراک درونگرایانه طبیعت و همدلی با آن همراه است و حالات و ویژگیهای طبیعت به تعبیر لیلیان فورست در پیوند با احساسات انسان بیان می‌شود (لیلیان فورست، ۱۳۷۵: ۵۳). علاوه بر این در پرتو دلبستگی به طبیعت، رمانتیست‌ها به کاربرد عناصر طبیعت در کلام خود تمایل افزونتری نشان می‌دهند؛ از این‌رو سهم این عناصر در سخن و صور خیال شاعران رمانتیست دارای بسامد بمراتب بیشتری دارد. در شعر شهریار این ویژگی به صورت کاملاً بارزی جلوه‌گر است؛ هم درک درونگرایانه و همدلانه از طبیعت و عناصر و اجزای آن در بسیاری از سروده‌های وی مشهود است، هم در صحنه‌آراییها و صور خیالش، عناصر طبیعت سهم چشمگیری دارد. جلیل تجلیل در این‌باره می‌گوید:

مطالعه آثار شهریار از نخستین ایام زندگی ادبیم مرا در بر گرفت و به گرد افالک گردانید و نهال اشتیاق ادبی را در من پروراند و چشمم را به درک زیباییهای ابر، باد، برق، رعد، عطر و بوی و چشممهای جوشان گشود (تجلیل، ۱۳۷۸: ۳۳۵).

شب است و باغ گلستان خزان رؤیاخیز بیا که طعنه به شیراز می‌زند تبریز به گوشوار دلاویز ماه من نرسد ستاره گرچه به گوش فلک شود آویز به باغ یاد تو کردم که با غبان قضاگشوده پرده پاییز خاطرات انگیز چنان به ذوق و نشاط آدمد که گویی باز بهار عشق و شبابت این شب پاییز عروس گل که به نازش به حجله آوردند به عشوه بازدهندش به باد رخت و

جهیز

شهید خنجر جلال باد می‌غلتند به خاک و خون همه در انتظار رستاخیز

بررسی تطبیقی وصف طبیعت در اشعار شهریار و فوزی ملوف

خرزان خمار غمش هست و ساغر گل زردبهار سبز کجا وین شراب سحر آمیز
(شهریار، ۱۳۷۱: ۲/۹۲۶)

شهریار در این غزل، فضایی را به تصویر می‌کشد که گذر فصول آن را پدید آورده است؛ اما هنر تصویرگری شاعر و مهارت هنرمندانه او به قدری است که از دل چهره پاییز غم‌انگیز، جلوه‌هایی از عشق و امید و دلدادگی نمایان می‌شود. از طرفی دیگر این غزل به مثابهٔ پردهٔ سینماست؛ همان‌طور که خود او نیز «سینمای خزان» می‌گوید که از مقابل دیدگان خوانندگان می‌گذرد. در جایی دیگر گوید:

فریب رهزن دیو و پری تو چون نخوری
که راه آدم و حوا زده است دیو و پری
ولی سپیده‌دمان می‌رسد پرده‌دری
به پرده‌داری شب بود عیب ما پنهان
سرود جنگل و دریاچه سنتونیهایی است
برون ز دایره درک و دانش بشری
به باع چهچه سحر بلبلان سحر
زمینه ایست سکوت از برای صوت و صدا
ولی سکوت طبیعت زبان لال و کری
از آن زمان که دلم دربه‌در ترا جوید
حیب من چه دلی داده‌ام به دریه‌دری
(همان: ۱/۳۲۱)

شهریار در اشعاری که در ستایش طبیعت سروده است، صرفاً قصد توصیف طبیعت را ندارد، بلکه او با استفاده و بهره‌گیری از اجزای طبیعت به بیان مفاهیم دیگری هم چون پندواندرز، وصف حال و گلایه از زندگانی و... می‌پردازد. در غزل یا شده- که «مکتب طبیعت» نام دارد - به مفاهیم والا بی چون عشق، آزادگی و سکوت اشاره می‌کند.

فوزی ملوف در مقایسه با شهریار با طبیعت سروکار کمتر دارد؛ اما او نیز به عنوان شاعری رومانتیست این موضوع را فراموش نمی‌کند. او در هنرمنایی شاعرانه خویش، وقتی بر بال خیال سوار می‌شود، فراموش نمی‌کند که تصورات خویش را از محیط پیرامون با خود ببرده و با کمک ابزار «کلمه» از آنها تصاویری زیبا خلق کند:

فی عباب الفضاء فوق غیومه
فوق نسره ونجته
حيث بث الهوى بثغر نسيمه
كل عطره ورقة
بدء لكن بروحه لا بجسمه
موطن الشاعر المحلق منذ ال

أَنْزَلْتَهُ فِيهِ عَرْوَسٌ فَوَاقِيْهُ
مَلْكُ قَبَّةِ السَّمَاءِ لَهُ قَصَّ

بعيداً عن الوجود وظلمه
رُّ وقلب الأثير مسرح حكمه
(معلمون، ١٩٥٨: ٥٣)

شاعر در این قصیده، فضایی را به تصویر می‌کشد که بیانگر روح جستجوگر اوست که در پی جستجوی مکانی آرمانی است و در واقع می‌خواهد که در مکان دلخواهش چنین فضایی حاکم باشد. در اینجا نیز ملاحظه می‌شود که هدف اصلی شاعر توصیف نیست بلکه از لابه‌لای آن به هدف اصلی خود می‌پردازد که رفع ظلم و ستم و گسترش عشق و امید است.

فوزی معلوم در جایی دیگر دسته گلی را به تصویر می کشد که پژمرده است. او با دیدن شاخه گلی که بسیار زیبا و باطروات بود و اکنون پژمرده گشته است به تأمل فرو می رود و به یاد معشوقه خویش می افتد که به زیبایی خود می نازد و بر او جفا می کند؛ پس می گوید:

عَسَى تَرِي فِيكَ فَتَاهَ الدَّلَالُ
أَمْتُولَهُ مَمْلُوَهُ بِالْعَبْرِ
تَنْهَاهَا أَنْ شَابَ الْجَمَالَ
يَدْلِيلُ يَوْمًا كَدُبُولِ الزَّهَرَ
وَالْحُسْنُ، حُسْنُ الْجَسْمِ رَهْنُ الرَّوَالْ
لَا عَيْنٌ يُبَقِّى بَعْدَهُ أُوْ أَثْرٌ
أَمْتُولَهُ مَمْلُوَهُ بِالْعَبْرِ لِمَنْ فَكَرْ
يَا حَبَّدَا لَوْ أَنَّهَا شَاعِرَةٌ بِذَلِكَ الْأَمْرِ
لِكِّهَا جَائِرَهُ نَافِرَهُ، إِذْ هِي لَا تَدْرِي
(معلوف، ٢٠٠٨: ٢١٦).

همان طور که شهریار با دیدن فصل برگ ریزان به یاد خزان عمر می‌افتد، فوزی معلوم نیز با دیدن گل پژمرده و دسته گل خزان شده، وجود معشوقهٔ خویش را تداعی می‌کند که او نیز روزی پژمردهٔ خواهد شد؛ پس دلیلی برای این همه ناز و عشه نمی‌بیند. فوزی حتی طبیعت را سرچشم‌های شاعرانه می‌داند که با دیدن جلوه‌های زیبای آن حس شاعری به جنبش درمی‌آید و ذوق ادبی به جوشش بر می‌خیزد. او در قصص‌هایی با عنوان «فنون الطبیعة» گوید:

مُنْتَظَمٌ فِي سِلْكِهَا النَّاضِرِ
تُنْتَرِهُ حِكْمَةُ النَّاثِرِ
فِي جَسْمِنَا بِالْجَوْهَرِ الطَّاهِرِ
وَ قُبْلَةُ الطَّائِرِ لِلطَّائِرِ
وَ لَا نَظَمْنَا الشِّعْرَ لَوْلَا نَدَىُ
وَ لَا أَجَدْنَا التَّشْرِ لَوْلَا هَوَاُ
وَ لَا عَرَفْنَا الْحُبَّ يَجْرِي دَمًاُ
لَوْلَا إِعْتِنَاقُ الْبَانِ فِي أَيْكَهَا

(معرف، ۲۰۰۸: ۱۳۴)

۳۹

❖

دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۲، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۶
شاعر در این توصیف با رنگ احساس درونی به دیدار منظره‌ای یا پدیده‌ای خاص در طبیعت رفته است و در توصیف، این احساس خود را دخالت می‌دهد. در واقع در این نوع توصیف، شاعر رنگی از احساس خود را به بیرون می‌پاشد و هر آنچه را می‌بیند با این نگاه می‌بیند. «کالریچ» درباره نگاه متفاوت شاعران به طبیعت معتقد است که طبیعت هرگز تغییر نمی‌کند، بلکه تأملات شاعران درباره طبیعت است که دگرگونی می‌پذیرد و پیرو احساسات و طبایع ایشان است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۳۲۰). به نظر می‌رسد که این طرز نگرش در وجود فوزی معرف بوده است که می‌گوید اگر شبینم آراسته شده بر گیاهان نبود، انسان هرگز راهی به سوی سرودن شعر نمی‌یافتد و اگر شاخه‌های سرو، که در بیشهزار همدیگر را به آغوش کشیده‌اند و بوسه پرندگان بر یکدیگر نبود، انسان محبت و دوستی را در نمی‌یافتد.

مفهوم طبیعت به معنای عام کلمه در جای جای شعر شهریار جلوه‌گر است. او از کلماتی که بر عناصر طبیعت دلالت می‌کند به آسانی و سادگی استفاده می‌کند؛ گویی با موم سروکار دارد. هرچند به چینش و گزینش کلمات توجهی ندارد، خواننده، این مفاهیم را با عمق جان درک می‌کند؛ اما زبان شعر فوزی در به کارگیری این عناصر به زبان متأفیزیکی متمایل می‌شود و ناخودآگاه خواننده بین خود و اشعار وی فاصله‌ای تصور می‌کند و آنها را در دور دست می‌یابد.

۳-۳ خطاب به طبیعت

گاهی توصیف طبیعت تنها بهانه‌ای است که شاعر آنچه را در ذهن دارد در آینه طبیعت بازگو کند؛ لذا جامعه، وطن، دین و اعتقادات شاعر در مشاهدات او از طبیعت متجلی می‌شود و شاعر بی‌اینکه زمام تخیلش را به دست تشبیهات پراکنده بسپارد با رشتۀ محکم ذهنیت خود، همه تصاویر را بهم پیوند می‌دهد تا نقش افتاده بر این آینه را به تصویر بکشد و این نقطه جوش انسان با طبیعت است. «هر گوشه‌ای از زندگی انسان

با گوشه‌ای از طبیعت هزاران هزار پیوند و ارتباط خورده که از این همه پیوندهای گوناگون، ذهن شاعر گاه یکی را احساس می‌کند. تصرف ذهن شاعر در مفاهیم عادی و ارتباطات زندگی انسان با طبیعت، یا طبیعت با طبیعت، چنانکه می‌دانیم حاصل نوعی بیداری اوست در برابر درک این ارتباطات که شاعر حاصل این بیداری خود را به صورت آفرینش اثر ادبی به ما نشان می‌دهد؛ به سخنی دیگر شعر زاده این کوشش شاعر است برای نمایش درک او از نسبت‌های میان انسان و طبیعت یا طبیعت و انسان یا انسان و انسان» (همان: ۲). شهریار به عنوان شاعری زبردست توانسته است از این نقطه جوش، بهره کافی را ببرد و اندیشه‌های خویش را به‌طور غیرمستقیم از طریق خطاب طبیعت بیان کند:

خوش‌دار خاطری ز خزان دیده ببلی
نه ببلی به جای گذارند و نه گلی
امشب بیا که نیست به فردا تقبلی
ای گل به هر نسیم نشاید تمایلی
با این حساب باز نماند تفاضلی
مشنو که هست شرط محبت تغافلی
روزی بینمت که نه سروی نه سنبیلی
(شهریار، ۱/۱۳۱)

شهریار با خطاب قراردادن عناصر و اجزای طبیعت بسان پیری دنیا دیده و سرد و گرم روزگار چشیده به ارشاد مردم می‌پردازد و به ارائه نصائح و اندرز همت می‌گمارد و جملات انشایی در معنای نصیحت را درونمایه شعرش قرار می‌دهد. به جرأت می‌توان گفت که شهریار هر کجا عنصری از طبیعت را خطاب قرارداده به دنبال آن غرض یا اندیشه‌ای را مطرح کرده و اینجاست که خواننده از این روش به نوعی صغیری و کبیری چیدن، پیام اصلی را دریافت می‌کند. او باز می‌گوید:

خنده‌ای کردن و از باد خزان افسردن
پس دریغ ای گل رعناء غم دنیا خوردن
کز پیش آفت پیری بود و پژمردن
(همان: ۱/۹۴۵)

ای گل به شکر آنکه در این بوستان گلی
فردا که رهنان دی از راه می‌رسند
دیشب در انتظار تو جانم به لب رسید
گلچین گشوده دست تطاول خدای را
گردون ز جمع ما همه تفرق می‌کند
عمر منت مجال تغافل نمی‌دهد
ای باغبان که سوختی از قهرم آشیان

در بهاران سری از خاک برون آوردن
همه این است نصیبی که حیاتش نامی
مشو از باغ شبابت به شکفتن مغرور

بررسی تطبیقی وصف طبیعت در اشعار شهریار و فوزی مولوف

فوزی مولوف نیز از خطاب قراردادن طبیعت غافل نمانده است. او غنچه نوشکفته را مخاطب قرار می‌دهد و آن را به دلیل حس بدینی خود نسبت به هستی سرزنش می‌کند. شاعر که خود از هستی بیزار است و جز غم و اندوه در آن چیز دیگری نمی‌بیند با دیدن غنچه‌ای تازه‌رسته، که شبنم بر آن نشسته است به تأمل می‌نشیند و بالهای تخیلش اوج می‌گیرد و قطرات شبنم صبحگاهی را گریه غنچه می‌انگارد؛ لذا آن را مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد. در ادامه، غنچه گل نیز جواب حرفهای شاعر را بیان می‌کند. این غنچه، که قطرات شبنم صبحگاهی را از دیدگانش روانه ساخته است، همدم شاعر می‌شود و شاعر با دیدن قطرات اشک بر رخساره‌اش علت گریه را از او می‌پرسد؛ اما غنچه به شاعر جوابی نمی‌دهد و شاعر غنچه را ملامت می‌کند که چرا بیهوده گریه می‌کنی. آیا چهار فصل سال، همگی در خدمت تو و حیات تو نیستند؟ آیا نسیم، نغمه‌های نوازشگر عشق را به گوش تو نمی‌رساند؟ شاعر گمان می‌کند همه دردها و غمها جهان در دامان او ریخته شده و تنها خود شاعر است که گرفتار این تیرگیهاست و دیگران فارغ از درد و رنج هستند و برای همین از گریه طبیعت شگفت‌زده می‌شود. وی که می‌پندارد جز خودش در طبیعت، هیچ موجود زنده‌ای، گرفتار غم و اندوه نیست، غنچه را ملامت می‌کند و او را ناسپاس می‌داند و خطاب به غنچه می‌گوید:

كَيْفَ تَبَكَّى بِلا سَبَبٍ
فَالْتَّشَكُّى إِذْنَ عَجَبٍ
فَيَمْحُو قُطْوِيهَا بِسَاقِتِرَاهُ؟
فِيهِ مِنْ صَفَوَهُ وَ مِنْ أَكْدَارَاهُ!
لِلْأَمَانِيَّ بَسَمَهُ فِي إِخْضَارَاهُ!
خِيَوطُ الْحَيَاةِ مِنْ أَنْوَارَاهُ!
بُوَشَّى عَقِيقَةُ بُنْضَارَاهُ!
بِدَمِعٍ يَنْهَلُ فِي أَمْطَارَاهُ!

(مولوف، ۱۹۰۸: ۱۹۱-۱۹۲)

أَيُّهَا الورُدُ وَ الضُّحَى فَضْ كُمَّك
لَمْ تُشْرِّبْ بَعْدَ شَقْوَهُ الْعُمْرِ غَمَّك
كَيْفَ تَبَكَّى وَ الْفَجَرُ يَقْتَرُ لِلأَرْضِ
مَا عَرَفَتَ الْوُجُودَ بَعْدُ، وَ لَا مَا
مَا عَرَفَتَ الرَّيْبَعَ غَصَّاً جَمِيلًا
لَا وَ لَا الصِّيفَ نَاسِجاً فِي مَحْيَاكَ
مَا رَأَيْتَ الْخَرَيفَ فِي صَدْرَكَ الْعَارِي
وَ إِلْشَاءَ الْحَزَنِ يَغْسِلُ سَاقِيَكَ

در این قطعه و قطعاتی نظیر آن، قصد شاعر فقط خطاب به عناصر طبیعت نیست؛ بلکه می‌خواهد بدین وسیله از اندیشه‌هایش پرده بردارد و از بار غمی که خاطرش را

خسته کرده است، عقده برگشاید. از دید وی، گل، نماد خوبی، زیبایی، طراوت و لطافت و نیز رمز بی‌عیبی و یکرنگی است. گل به دلیل داشتن ویژگیهای ارزنده‌اش، طعم تلخ عذاب را چشیده و خوشبویی، زیبایی، طراوت و جذابیت باعث عذاب او شده است و چون آبشخوری گوارا، همه آن را قصد کرده‌اند و می‌خواهند از آن استفاده برنند. اگر این ویژگیهای منحصر به فرد نبود، کسی به سوی او روانه نمی‌شد و این همه رنج و عذاب برایش فراهم نمی‌گشت (معلوم، ۱۹۳۲: ۳۶). اینجاست که گل به مظہری از خود شاعر تبدیل شده است و مصیبت‌ها، دردها و رنجها و عشق نافرجامش نمادی از جامعه‌ای است که به انسان تا زمانی که به او نیازمند هستند، توجه می‌کنند و همین که به دلیلی کار خویش باز ماند، دیگر توجهی به او نمی‌کنند و او را مورد بی‌مهری قرار می‌دهند. شاعر، که در عشق خود نیز ناکام مانده است و کسی را ندارد تا همراه او باشد به دامان طبیعت پناه می‌برد و با غرق شدن در طبیعت و پاکیها و زیباییهایش، آن را دارای احساس و شعور می‌داند و به نجوا با طبیعت می‌پردازد و نزد آن از روزگار شکایت می‌کند.

مقایسه اشعار این دو شاعر در زمینه خطاب به طبیعت نشانگر این است که بسامد خطاب در شعر شهریار بسیار فراتر از شعر فوزی است و شاید بتوان گفت که شهریار اندیشه‌های متعالی‌تری داشته است؛ چرا که او از خلال این خطابها مفاهیمی چون عشق، امید، همدلی، وفاداری، نوع دوستی، دستگیری، عدالت، تواضع و... را در نظر داشته است؛ اما فوزی شاید به دلیل بیماری بیشتر دغدغه‌های شخصی برایش مهم بوده است.

۳-۴ گریز از تمدن جدید و پیامدهای آن

تمدن جدید و دستاوردهای آن از دیدگاه‌های گونه‌گون مورد نقادی قرار گرفته است. این دیدگاه‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دیدگاه نخست در عین حال که کلیت تمدن جدید را به عنوان دستاورده بزرگ بشریت ارج می‌نهد، آن را از کمبود و نقص مبرا نمی‌داند و با چنین دریافتنی به نقادی وجوده نامیمون و پیامدهای زیانبار آن می‌پردازد؛ اما دیدگاه دوم نه تنها در تمدن جدید مزیتی نمی‌یابد، بلکه آن را ویرانگر مبانی ارزشها و تباہ‌کننده اصالتها و سنتهای اعصار گذشته می‌داند. پیروان این دیدگاه، که رمانیست‌ها نیز از جمله آناند بر این عقیده‌اند که زیان مدنیت نوین بیش از نفع آن

بررسی تطبیقی وصف طبیعت در اشعار شهریار و فوزی معلوف

است. بر اثر رواج مظاہر این تمدن، بهشت سرشار از عصمت و آرامش و امن و ایمان گذشته، جای خود را به دوزخی دردخیز سپرده و شرنگ آن کام بشریت را تلخ کرده است. شهریار هم در شمار کسانی است که با چنین نگرشی به ارزیابی مظاہر تمدن جدید می‌پردازد. تمدن از نظر او عامل اصلی ورشکستگی اخلاقی و فروپاشی مبانی سنتها و ارزش‌های انسانی است، صنعت آن، ابعاد قتل عامها را وسعت بخشیده و جعد جنگ را در فضای تیره و خفغان‌الودی که ارمغان آن ماشین است، به پرواز درآورده است نمودهای این تمدن، هر جا که راهیافته با پیچیده‌ترکردن مناسبات اجتماعی به رنجها افزوده و چون بوم شوم به هر دیار که رسیده، رفاه و آرامش از آن رخت برپسته است.

حیدربابا به یاد در و دشت و کوه و جو آوای کبک و دور و برش جوجه‌های او

وان بره‌های زرد و سپید و سیاه‌مو در کوه و دره سیر خرامانم آرزوست
تصنیف نفر «بره و چوپانم» آرزوست (شهریار، ۱۳۶۹: ۳۳۳)

پرداختن به بازآفرینی خاطرات کودکی و غرق شدن در حلاوت حزن‌آمیز آن در شعر شهریار نیز مانند برخی دیگر از پیشوavn و پیروان رمانیسم اروپا به منزله گریز از زندگی تمدن‌زده شهری و ناملاییمات و دلهره‌های آن و پناه‌بردن به مأمن سنت و سادگی عاری از تکلف دوران سپری شده ماقبل تجدد بود. خاطرات کودکی از یک سو او را به متن سنتها بر می‌گرداند و از سوی دیگر به آغوش صمیمیت روستا و طبیعت که ایام کودکی او در دامن و دامنه آن سر آمده بود. در مقابل، دوره‌های بعدی زندگی وی، که با گسترش مظاہر تمدن همراه بود از نامرادیها و حسرت و حرمان سرشار بود. از همین رو پرداختن به دوران کودکی در کلام او، همانند رمانیک‌های دیگر، ابعاد فلسفی و اجتماعی می‌یافتد و از خاطره‌پردازی صرف فراتر می‌رفت (صدری‌نیا، ۱۳۸۲: ۱۵۰).

حیدربابا، زجاده شهر قراچمن حیدربابا، قره چمن جاداسی

چاووش بانگ می زند آیند مرد و زن ریزد ز زاثران حرم درد جان و تن
بر چشم این گداصفتانِ دروغگو نفرین بر این تمدن بی‌چشم و آبرو
(شهریار، ۱۳۶۹: ۳۴۰)

در تلقی رمانیک‌ها، روستا در تقابل با شهر، مظهر زندگی طبیعی انسان و یادگار معصومیت از دست‌رفته عصر سنت است؛ حال اینکه شهر جلوه‌گاه زندگی تصنیع‌آمیز و ره‌آورده تمدن پر قساوت بشری است. از همین رو نیز تصویر شهر با پلیدی و رنگ و

نیرنگ عرضه می‌شود. جوهره این تلقی رمانیک از شهر و روستا در کلام ویلیام کوپر (۱۸۰۰- ۱۷۳۱ م.) بازتابی شاعرانه یافته است: «خداوند، روستا را آفرید و انسان شهر را». روستا در نظر رمانیک‌ها نمادی از زندگی انسان در دامن طبیعت است و انسان نیز در آنجا به طبیعت خویش نزدیکتر است؛ همان‌گونه زندگی می‌کند که خدا خواسته است؛ بدون تکلف و زرق و برقی که سراسر زندگی شهری را در خود فرو برده است (صدری نیا، ۱۳۸۲: ۱۴۷).

فوزی معرف نیز از پیامدهای تمدن جدید در رنج و عذاب است؛ پس رؤیای رهایی از قیدوبندهای آن و پرواز در عالم رؤیا و خیال را دارد؛ همان کاری که در مجموعه «علی بساط الريح» انجام داده است. او می‌گوید:

بین روحی و جسمی الأَسِيرِ / كَانَ بُعْدُ / ذُقْتُ مُرَهُ / أَنَا فِي الْأَرْضِ وَ هِيَ فَوْقَ الْأَثْيَرِ أَنَا عَبْدُ
/ وَهِيَ حُرَّهُ (معلوم، ۱۹۵۸: ۷۷) ◇

فوزی از مشقت مهاجرت و ناکامی عاطفی و درد غربت و دوری احساس ناراحتی می‌کرد و گویی از این دنیا سیر شده است؛ لذا این واقعیت‌ها در اشعارش از زبان پرنده‌ای چنین نقل می‌شود:

هو هذا / وَمَنْ رِفَاقُهُ / إِنْ يَكُنْ قَادِمًا إِلَيْنَا لِخَيْرٍ / فَلِمَاذَا / عَلَا زَعْافَهُ
يَا لَهُ طَائِرًا بِصُورَةِ شَيْطَانٍ...
نِبْيَثُ اللَّهِيْبُ بُرْكَانُ صَدْرِهِ...
آدَمِيُّ هَذَا أُجَابُ أُخْوَهُ
جَاءَ يَسْتَعْمِرُ الْأَثْيَرَ بِأَسْرِهِ
كَرْهُ الْأَرْضِ عَنْ مَطَامِعِهِ ضَا
قَتْ فَحْطَتْ هَنَا مَطَامِعَهُ فَكَرْهَ
هَرْبًا مِنْهُ وَاجْتَابَا لَشَرِّهِ
نَحْنُ لَمْ نَهْجَرْ الْبَسِيطَهُ الَّا

(همان: ۹۳-۹۵)

در سرود اول شاعر مملکت خیالی را که در آن با روح خود به پرواز در آمده است برای ما توصیف می‌کند:

أَنْتَ يَلْوِي ظَهَرَ الرِّيَاحِ لِصَدِمَهِ	يَا جَنَاحَ الْخَيَالِ أَقْوَى جَنَاحِ
أَرْضَ الْأَبْلَحِمَهِ وَبَعْظَهِ	لِيَتْ شَعْرِي مَا الشَّاعِرُ ابْنُ لَهْذِي الَّهِ

(همان: ۶۳)

در سرود دوم، نفس و روح نورانی شاعر، جسد و جسم خاکی را پیراهنی قرار داده است:

بررسی تطبیقی وصف طبیعت در اشعار شهریار و فوزی ملوف

لست من عالم التراب و إن كنـ
أنت من عالم بعيد عن الأـ

(همان: ۷۰)

سرود سوم در عبودیت است و در سرود چهارم سوار بر هوایپما این وسیله تمدن و پیشرفت را توصیف می‌کند و سرودهای بعدی شقاوت انسانی را به شیوه رومانتیک‌ها به تصویر می‌کشد و در سرود هشتم شاعر ورقهای پراکنده آرزوهای خود را عرضه می‌کند؛ چون در دنیایی زندگی می‌کند که از بدختی و بینوایی مملو است و آرزوهای او تنها مثل بارقه‌ای است که در شبی ظلمانی لحظه‌ای می‌درخشد:

٤٥



د فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۲، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

ليت شعرى و الليل يعاـه الفجـ
مر متى يُقـبـ الـكـلـاءـ اـبـتسـامـ
ضـاعـ عـمـرـيـ سـعـيـاـ وـرـاءـ رـسـومـ
حـطـطـهـاـ فـىـ الشـاطـىـءـ الـاـقـدـامـ
عـشـتـ رـكـنـ لـهـ السـرـمـالـ دـعـامـ
يـثـبـتـ رـكـنـ لـهـ السـرـمـالـ دـعـامـ

(همان: ۱۱۹)

شاعر در سرود سیزدهم لحظاتی جاودانی و ماندگار با روح خود سپری می‌کند به گونه‌ای که در برابر این شادی کوهها و دشتها و دره‌های روی زمین هم از گنجایش آن ناتواند و در نهایت از سرود چهاردهم است که روح شاعر به زمین باز می‌گردد و با آمدن او احساس درد و غم نیز باز می‌گردد و هیچ مونس و همدمنی جز قلمش نمی‌یابد

(الفاخوری، ۱۹۹۱: ۵۵۱):

يا بـراعـيـ مـازـلـتـ خـيرـ صـديـقـ
لـيـ منـذـ اـمـتـزـجـتـ بـىـ وـ سـتـبـقـىـ
كـمـ حـبـيـبـ سـلاـ وـ عـهـدـكـ باـقـ
فـهـوـ أـوـفـيـ منـ كـلـ عـهـدـ وـ أـبـقـىـ!
(ملوف، ۱۶۰)

در ملحمه «علی بساط الريح» زمین به متابه شهری گمراه‌کننده در نظر گرفته شده است که تمدن آن انسان را در دام سطحی نگری به بند کشیده است:

عبدـ عـصـرـ مـنـ التـمـدـنـ نـاهـوـ
ضـلـلـهـ عـنـ لـبـابـهـ بـقـشـورـهـ
تمـدنـ گـرـیـزـیـ درـ اـشـعـارـ فـوـزـیـ درـ مـقـایـسـهـ باـ اـشـعـارـ شـهـرـیـارـ بـیـشـترـ استـ.ـ شـهـرـیـارـ تـنـهـاـ درـ مـنـظـومـهـ حـیدـرـبـابـاـ وـ مـوـارـدـ اـنـدـکـیـ هـمـ درـ دـیـوـانـ اـشـعـارـ بـهـ اـیـنـ مـوـضـوعـ اـشـارـهـ مـیـکـنـدـ وـ

معنای آن نیز این است که شهریار با تمدن مخالفت چندانی ندارد و آن به عنوان یکی از مظاهر مدرنیته پذیرفته است در حالی که فوزی در ملحمه خیالی خویش در سفر به عالم ماورایی خیلی از کره زمین و تمامی نمودهای تمدنی آن گریخته است.

۳-۵ توصیف طبیعت به مثابه نماد آزادی

از دیرباز و در ادبیات ملل مختلف، بسیاری از پدیده‌های طبیعت در شعر شاعران به‌شکلی نمادین توصیف می‌شوند و در واقع شاعر به جای اینکه، آنچه را مشاهده می‌کرد، توصیف کند، وجه نمادین آن را در نظر می‌گرفت. نمادها در شعر شاعر می‌توانند نمادهای قراردادی و مرسوم باشد و یا ساخته و پرداخته خود شاعر باشد؛ هم‌چنین متناسب با پیچیدگی افکار و احساسات در شاعر، گاه هر پدیده‌ی بیرونی نماینده معنا و جایگزین نشانه‌ای است و گاه هر پدیده طبیعی نماینده طیفی معنا می‌شود و در اشعار مختلف آن شاعر، خود را نشان می‌دهد. شاعرانی بودند که طبیعت را به دلیل رهایی از هر قید و بندی می‌ستونند و به عناصر آن، که در آزادی مطلق به سر می‌برد، رشك می‌ورزیدند.

در شعر شهریار چنین مصادیقی کمتر به چشم می‌خورد و اگر هم هست در لفافه بدان پرداخته است؛ چرا که اوضاع سیاسی دوران شاعر از وی فردی محافظه‌کار به بار آورده است؛ از جمله این اشعار می‌توان به یکی از بندهای حیدربابا اشاره کرد:

خندان شده است غنچه گل از برای دل
لیکن چه سود زان همه، خون شد غذای دل
زندان زندگی شده ماتم سرای دل
کس نیست تا دریچه این قلعه واکند
زین تنگنا گریزد و خود را رها کند
(شهریار، ۱۳۶۹: ۳۳۳)

در حالی که درباره فوزی معلوم، وضعیت فرق می‌کند. او علاقه‌مند به آزادی است و آزادی از دید وی مفهوم گسترده‌ای دارد. رؤیایی بزرگ فوزی همچون دیگر رومانتیک‌ها همین اصل است. او که «در جستجوی نوعی آزادی متافیزیکی و روحانی در فراسوی مرزهای حس، ماده، وطن و واقعیت است» (الحاوی، ۱۹۹۸: ۱۵۵). انسان را اسیر چنگال بندگی کورکورانه و بدون شناخت می‌داند:

بررسی تطبیقی وصف طبیعت در اشعار شهریار و فوزی معرف

أَنَا فِي قِضَائِ الْعُبُودِيَّةِ الْعَمِيَّةِ

أَعْمَى مَسْيَرٌ بَغْرُورٍ

(معرف، ۲۰۰۸: ۵۸)

عَبْدٌ مَا ضَمَّتِ الشَّرَاعَ مِنْ جُورٍ

بِسَرَاعٍ دَمُ الْمُضْعِفِ لَهُ حَبْرٌ

او جامعه انسانی را در دام قوانینی گرفتار می‌بیند که با خون مظلومان و به نفع

زورگویان و اصحاب سلطه نوشته شده است:

بَخْطُ الْقَوْيُ كُلَّ سَطُورٍ

و نوحُ الْمُظْلُوم صوت صرير

(همان: ۵۸)

فوزی معرف سوار بر هوای پیما بود که ناگهان در عالم خیال، خود به پرواز درآمده

و در جستجوی روح خویش، به آسمانها رفته و به فضای پرندگان گام نهاده است. او

۴۷

❖

در قسمت پنجم منظمه علی بساط الريح، که تحت عنوان «بین الطیور» است از زبان

پرندگانی که شاهد پرواز هوای پیما و نیز پرواز فوزی هستند چنین می‌گوید:

قَالَ نَسْرٌ لَاخَرٌ أَيُّ طَيْرٌ

إِنْ يَكُنْ قَادِمًا إِلَيْنَا لِخَيْرٍ

يَا لَهُ طَائِرًا بِصُورَةِ شَيْطَا

أَهْوَ مِنَ الْأَلَافَ فَلَمْ أَرَ جَبَّا

إِنَّ قَلْبَى لَمَوْجِسٌ مِنْهُ شَرَا

آدَمَى هَذَا أَجَابَ أَخْوَهُ

كُرَهُ الْأَرْضٌ عَنْ مَطَامِعِهِ ضَا

(معرف، ۲۰۰۸: ۵۷-۵۹)

روح بدینی به انسانهای روی زمین و ناخوشایندی نسبت به زندگی دنیاگی بر این

❖

قصیده حاکم است. شاعر از زندگی روی زمین شکوه دارد و یکی از دلایل آن، این

❖

است که او به خواندن شعرهای شاعران بدین عرب، مانند ابن‌رومی و ابوالعلاء معرب

❖

علاقه فراوانی داشته است. در اینجا شاعر ابتدا به قدرت و صلابت انسان اشاره می‌کند

❖

که چگونه کرکس‌های فضا هم از صلابت و سرسختی او می‌ترسند. او بهزادی راز این

❖

صعود را بازگو، و بیان می‌کند که او به دنبال رهایی از قید و بند زمینی هاست و این آمدن

❖

به فضا از سر قدرت و بلندپروازی و خودنمایی نبوده است. چون نتوانسته است

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

❖

</div

سختی‌ها، ظلم و ستم، بی‌عدالتی، تزویر و ریا را تحمل کند به عالم بالا صعود کرده است تا در فضایی آزاد و به دور از بردگی و بندگی به زندگی خویش ادامه دهد.

۴. نتایج بحث

از مقایسه تطبیقی موضوعات مختلف وصف طبیعت در اشعار شهریار و فوزی این نتایج زیر به دست آمد:

۱. هر دو شاعر توانستند در این زمینه هنرنمایی کنند. با وجود تفاوت در بسیاری از تصاویر و اوصاف در اشعار آن دو شاعر شباهت در تصاویر و اوصاف اندک نیست. توجه به طبیعت و عناصر آن باعث شد تا شعرشان رنگ و رونقی خاص به خود گیرد و تصاویر دلنشیزی به نمایش درآید. آنها توانستند به دلیل طبع لطیف و ذوق سرشار خود با طبیعت ارتباط برقرار، و با آن مثل انسان رفتار کنند و همین حس را نیز به مخاطب منتقل سازند. ◇

۲. آن دو هر آنچه را از راه تجربه عملی و یا ذهنی خود کسب کرده بودند به شکل زیبایی از طریق اشعار خود بیان کردند و به دلیل همراهی با طبیعت و مورد خطاب قراردادن و با جاندار فرض کردن آن با مخاطب ارتباط برقرار کردند.

۳. طبیعت برای هر دو شاعر منشأ الهام بود؛ اما در شعر فوزی جنبه الهام پررنگتر می‌نماید؛ چون از دیدی ایدآلیستی بدان نگاه می‌کرد.

۴. به رغم بعد مکانی، هر دو از عناصر طبیعت نقابی بر چهره زدند تا از ورای آن بتوانند اندیشه‌های خویش را به مخاطب منتقل، و جامعه دلخواه خویش را ترسیم کنند. هیچ کدام از آنها طبیعت را هدف ندیدند و در توصیف آن غرق نشدند با این تفاوت که توصیف شهریار از طبیعت به جنبه رئالیستی نیز تمایل دارد و او ویژگیهای را می‌بیند که چشم انسانهای دیگر نمی‌توانند ببینند. در صورتی که در شعر فوزی به دلیل دغدغه‌های فردی و اجتماعی رنگ آرمانگرایی به خود گیرد.

۵. توصیفات شهریار برای خواننده ملموس‌تر است و خواننده خود را با آن همراه احساس می‌کند در حالی که از نظر خواننده، توصیفات فوزی در دور دسته‌است و با او فاصله زیادی دارد.

بررسی تطبیقی وصف طبیعت در اشعار شهریار و فوزی معرف

منابع

انوشه، حسن؛ فرهنگنامه ادبی فارسی؛ دانشنامه ادب فارسی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱.

تجلیل، جلیل؛ تحلیلی از چکامه دو مرغ بهشتی نقل از کتاب زندگانی ادبی- اجتماعی شهریار؛ تهران: اقبال، ۱۳۷۸.

جاد، حسن؛ الأدب العربي في المهاجر؛ دار الطباعة المحمدية، ۱۹۶۳.
جمال الدین، محمدسعید؛ ادبیات تطبیقی؛ ترجمه و تحقیق سعیدحسام پور و حسین کیانی، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۸۹.

حاوی، ایلیا؛ فوزی المعرف، شاعر البعد والوجود؛ بیروت: دارالكتاب اللبناني، ۱۹۸۱.
روشن ضمیر، مهدی؛ دو شاعر بزرگ: مولانا و شهریار؛ تهران: مستوفی، ۱۳۷۴.

۴۹ ◇ دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۲، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۶
شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ صور خیال در شعر فارسی؛ تهران: مؤسسه انتشاراتی آگاه، ۱۳۷۲.

شمیسا، سیروس؛ بیان؛ انتشارات فردوس و مجید، ۱۳۷۰.
شهریار، محمدحسین؛ کلیات دیوان؛ چ یازدهم، تهران: انتشارات نگاه و زرین، ۱۳۷۱.

_____؛ دیوان شهریار؛ تبریز: رسالت، ۱۳۶۹.
صیدح، جورج؛ أدبنا و أدباؤنا في المهاجر الأمريكيه؛ بیروت: دارالعلم للملائين، ۱۹۵۶.

علیزاده، جمشید؛ به همین سادگی و زیبایی: یادنامه استاد شهریار؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴.
الفاخوری، حنا؛ الموجز في الادب العربي و تاريخه؛ ط.الثانیه، بیروت: دارالجبل، ۱۹۹۱.

فلکی، محمود؛ نگاهی به شعر شاملو؛ تهران: مروارید، ۱۳۸۰.
قبش، احمد؛ تاريخ اللشعر العربي الحديث؛ دمشق: مدرسه النوري، ۱۹۷۱.

لیلیان، فورست؛ رمانیسم؛ ترجمه مسعود جعفری، تهران: انتشارات مرکز، ۱۳۷۵.
معروف، شفیق؛ ذکری فوزی معرف؛ زحله: مطبعه زحله الفتاه، ۱۹۳۲.

معروف، فوزی؛ الأعمال الشعرية الكاملة؛ بیروت: دارالعوده، ۲۰۰۸.
معروف، فوزی؛ على بساط الريح؛ بیروت: دارصادر- داربیروت، ۱۹۵۸.

میر قادری، سید فضل الله؛ شعر تأملی در ادبیات عربی معاصر؛ شیراز: نشر نوید شیراز، ۱۳۸۵.
هواری، صلاح الدین؛ شعراء المهاجر الجنوبي؛ بیروت: دارالمکتبه الھلال، ۲۰۰۹.

مقالات

اسماعیل تاجبخش و حسین زرندی میاندواب؛ «وصف طبیعت در دیوان شهریار»؛ مجله

حافظ، ش ۱۰۵، شهریور س ۱۳۹۲، ص ۴۹-۵۰.
خسروی، زهرا و امیر گوهر رستمی؛ «زندگی و مرگ در اشعار فوزی ملوف و احمد شاملو»؛ مجله مطالعات ادبیات تطبیقی، ش ۲۵، س ۱۳۹۲، ص ۷-۳۵.
صدری نیا، باقر؛ «جلوه های رمانیسم در شعر شهریار»؛ نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، (۴۶) ش ۱۸۸، ص ۱۳۳-۱۵۶، س ۱۳۸۲.
مصطفی غیلان، حیدر؛ «الادب المقارن و دور الأنساق الثقافية في تطور مفاهيمه و إتجاهاته»؛ مجلة دراسات يمنية، (يناير- مارس) رقم ۸۰، س ۲۰۰۶.
منتظمی، علی، و دیگران؛ «اندیشه آرمانشهر در قصیده «علی بساط الريح» فوزی ملوف»؛ مجلة زبان و ادبیات عربی، ش ۲، س ۱۳۸۹، ص ۱۴۶-۱۷۱.